

مرد

ایده‌هایی درباره متن و معنا

● در سال‌های اخیر ترجمه آثار پل ریکور، فیلسوف فرانسوی، در مقایسه با دهه‌های گذشته سرعت درخور توجهی گرفته است. بعد از کتاب «استعاره و پارادایم‌های ترجمه» با ترجمه مهرداد پارسا، «ایدئولوژی، اخلاق، سیاست» با ترجمه محجد اخگر و اثر سه‌جلدی معروف «زمان و حکایت» با ترجمه مهشید نونهالی، به‌تازگی نشر مرکز کتابی دیگری از ریکور منتشر کرده با عنوان «تاریخ و هرمنوتیک» با ترجمه مهدی فیضی. این کتاب شامل چهار مقاله از ریکور است درباره شر، تاریخ و هرمنوتیک. عناوین این مقالات به ترتیب عبارت‌اند از: «تاریخ و هرمنوتیک» (که در همایشی درباره هرمنوتیک در سال ۱۹۷۶ ارائه شد)، «به سوی هرمنوتیک ایده آشکارگی» (گفتاری که به سال ۱۹۷۶ در بروکسل ارائه شد)، «مسیحیت و معنای تاریخ» (در سال ۱۹۵۲ در یکی از نشریات فلسفی چاپ شد)، «شر چالشی برای فلسفه و الاهیات» (در سال ۱۹۸۴ به زبان فرانسوی ایراد شد). آنچه این مقالات را به هم پیوند می‌دهد، ایده‌های «متن» و «معنا» است: ایده متن چنان‌که از مقاله‌های اول و دوم کتاب برمی‌آید و ایده معنا نیز چنان‌که از مقاله‌های سوم و چهارم مشخص است.

ریکور در مقاله «تاریخ و هرمنوتیک» نسبت میان پژوهش تاریخی و هرمنوتیک را بررسی می‌کند یا دقیق‌تر، بحثی دوطرفه را میان هرمنوتیک فلسفی و روش‌شناسی پژوهش تاریخی مطرح می‌کند. پژوهش تاریخی آنچه را در تاریخ تجربه شده، تاجایی‌که ردپایی از آن مانده، ضبط و ثبت می‌کند. از سوی دیگر، هرمنوتیک نیز به کمک اصل «بیرونی‌کردن» هرچه را گمان می‌کنیم در ما درونی است، در فاصله‌ای قرار می‌دهد تا فهم‌شان کنیم. آنچه در قالب نشانه‌ها بیرون آورده می‌شود، به متنی بدل می‌شود برای فهم تجربه‌های درونی ما. به‌عبارت دیگر، از یک سو پژوهش تاریخی کار خود را از نشانه‌های به‌جامانده آغاز می‌کند، از سوی دیگر هرمنوتیک تجربه‌هایی را که درونی‌ش خوانده می‌شود، به شکل نشانه درمی‌آورد. در نظر ریکور تاریخ شاید بزرگ‌ترین متنی باشد که می‌تواند میل هرمنوتیک به متن را برآورد کند. باین‌حال او نسبت تاریخ و هرمنوتیک را به‌این‌صورت تعریف می‌کند که تاریخ تنها جایی است که در آن نشانه‌های امر مطلق حفظ می‌شوند؛ یعنی امر مطلق از خود نشانه‌هایی به دست می‌دهد

تاریخ و هرمنوتیک
<i>پل ریکور</i>
ترجمه: مهدی فیضی
ناشر: مرکز چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۱۶۹۰۰ تومان

و هرمنوتیک از تاریخی که این نشانه‌ها را حفظ می‌کند، استقبال می‌کند. به‌این‌ترتیب هرمنوتیک به میانجی «متن» تاریخ امر مطلق را درمی‌یابد؛ اما آنچه ریکور پیش می‌کند، «ایده متن به‌مثابه امکان برابری در فهم» است. در نظر ریکور، به میانجی متن در وسیع‌ترین معنایش برابری انضمامی آگوها شکل می‌گیرد. از‌این‌رو ریکور تأکید دارد متن دعوتی است به برابری در فهم؛ یعنی آنچه به‌عنوان فهم وجود دارد، نتیجه برابری در مقابل متن است. با همین ایده متن است که آشکارگی می‌تواند بر آگاهی ظاهر شود و این مسئله موضوع مقاله دوم کتاب است. ریکور در مقاله «به سوی هرمنوتیک ایده آشکارگی» نشان می‌دهد که چگونه از راه متن است که یک ایمان می‌تواند شکل بگیرد. از‌این‌رو ریکور ایمان را نسبتی می‌داند که از راه گستره ارجاعی متن مقدس برقرار می‌شود. در فلسفه ریکور، متن از نوعی توان ارجاعی برخوردار است و می‌تواند گسترده‌ای را باز کند؛ نفس این کشایش امکانی است برای آنچه می‌توان ایمان نامید. این ایمان که به زبان پدیده‌شناسی پیوند آگاهی با امر الاهی یا همان «قصیدت» خوانده می‌شود، با شهودهایی بر می‌شود که همه نتیجه وجود یک متن است؛ یعنی شهودهایش را از گستره ارجاعی متن به دست می‌آورد.

در مقالات سوم و چهارم کتاب مسئله معنای تاریخ و معنا شر ایده معنا را پیش می‌آورد؛ چرا در جست‌وجوی معنایی هستیم که نمی‌توانیم آن را یک بار برای همیشه به دست آوریم؟ معنایی که نمی‌توان آن را تعریف کرد، بر آن تکیه کرد- و از آن در برابر مخاطرات تاریخ به اطمینان خاطری رسید؛ باین‌حال دقیقاً همین معنا که اطمینان خاطری نمی‌بخشد، برای ریکور «بنیاد شجاعت زیستن در تاریخ می‌شود». معنایی که هست و نیست؛ معنایی نیست، وقتی در مواجهه با رنج می‌کوشیم معنایی برای تسلا بیابیم و دست آخر هم نمی‌یابیم و معنایی هست، وقتی وحدت معنایی وجود دارد که رنج‌ها و شرارت‌ها را فقط رنج و شر معنا می‌کند. از‌این‌رو حکمت برای ریکور آن چیزی نیست که رنج و شر را به‌عنوان تحمل‌کردن متمایز می‌کند؛ بلکه تحمل‌کردن به تجربه‌ای انسانی بدل می‌شود که حکمت آن را به همین عنوان نشان می‌دهد.

روایتی درباره تاریخ جهان و محیط زیست از قرن ۱۵ تا ۲۱

زایش جهان مدرن

گروه اندیشه: جمعیت جهان تا ۲۵۰ سال پیش کمتر از یک میلیارد نفر بود و دو کشور آسیایی، یعنی هند و چین، دو سوم تولید اقتصادی جهان را به عهده داشتند. از آن به بعد جمعیت جهان به بیش از ۵/۷ میلیارد نفر افزایش یافته (و تا سال ۲۰۵۰ بالغ بر ۹ میلیارد نفر خواهد شد) و جهان شاهد حرکت معکوس بزرگ ثروت بوده است. زمانی آسیا دربرگیرنده بزرگ‌ترین اقتصادها بود، ولی امروز کشورهای غربی و ژاپن ثروتمندند، هرچند اقتصاد چین و هند بار دیگر به‌سرعت در حال رشد است. پرسش این است که این امر چگونه رخ داد. چگونه کشورهای صنعتی و شیوه معروف دولت-ملت کشورهای اروپایی به جای امپراتوری‌های پیشرفته‌ای مانند چین و هند که اقتصادشان بر کشاورزی بنا شده بود، شکل گرفت؟ برای درک وضعیت کنونی جهان نمتنها باید فهمیم که چگونه دولت-ملت‌ها و صنعتی‌شدن تولید جهان مدرن را شکل دادند، بلکه باید روشن کنیم چگونه و چرا شیوه‌های اروپایی سازماندهی جهان در سراسر زمین مسلط شد. این امر را به شکل‌های گوناگون می‌توان توضیح داد. در قرن هجدهم و نوزدهم آدام اسمیت و کارل مارکس بازه زمانی بین سال‌های ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۰ را دوره‌ای می‌دانند که نظام جهانی واحدی پدید آمد. متفکران «نظریه نظام‌های جهانی» مثل آندره گوندرفرانک، امانوئل وال‌رشتاین و ژانت ابولوغد در قرن بیستم با یافته‌های تاریخی و انسان‌شناسی جدید در این‌باره بحث کردند که نظام جهانی واحد و یکپارچه چگونه شکل گرفته و نخستین‌بار در چه زمانی جهان مدرن به نظامی واحد تبدیل شد. منظور از جهان مدرن پدیدآمدن جهان سرمایه‌داری صنعتی، سازمان سیاسی دولت-ملت‌ها، استعمار، جنگ‌های بین کشورها و ایجاد شکاف روبه‌رشد میان ثروتمندترین و فقیرترین کشورهای جهان است. تحقیقات پیشین این فرض را بدیهی می‌شدند که مفهوم «برآمدن غرب» می‌تواند پیدایش جهان مدرن را توضیح دهد، بر این نکته تأکید می‌کردند که اروپا ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشته که فقط به آن امکان می‌داده زودتر از دیگران مدرن شود، ازاین‌رو صلاحیت اخلاقی و توانایی آن را داشته که مدرنیته را در سایر نقاط جهان رواج دهد. این تحقیقات نوعی استثنایی‌بودن اروپاییان را می‌پذیرفتند و هدف اصلی آنها توضیح «برآمدن غرب» برای سلطه بر جهان بوده است. کتاب «خاستگاه‌های جهان مدرن» به قلم رابرت بی. مارکس استاد تاریخ و مطالعات محیط زیست در کالج وینتری کالیفرنیا، با روایتی که درباره تاریخ جهان و محیط زیست از قرن پانزدهم تا قرن بیست‌ویکم ارائه می‌دهد می‌کوشد این روایت اروپامحور از تاریخ جهان مدرن را از سرشوا بررد. نویسنده قصد دارد نشان دهد اروپاییان استثنایی نبودند و یکی از مهم‌ترین نکات تاریخ جهان تا اوایل قرن نوزدهم، همانندی گسترده آسیا و اروپا بود. این کتاب در شش فصل به همراه یک پیشگفتار و جمع‌بندی که به تغییرات، تداوم‌ها و شکل‌گیری آینده می‌پردازد، تدوین شده و پیدایش جهان مدرن را از منظر جهانی بررسی می‌کند. به‌تازگی نشر مرکز ترجمه فارسی این کتاب را به قلم سعید مقدم منتشر کرده است.

رابرت بی. مارکس در این کتاب می‌کوشد روایتی تازه از تاریخ جهان مدرن به‌دست دهد، روایتی غیراروپامدار و مبتنی بر شرایط اقلیمی تا بتواند جایگزین اروپاوت موجود باشد که موضوع اصلی آن برآمدن غرب است. او نشان می‌دهد در شکل‌گیری جهان مدرن هند و چین نقشی ویژه ایفا کردن و بدون درک تحولاتی که در آسیا رخ داد نمی‌توانیم بفهمیم چگونه جهان به شکل کنونی درآمد. نویسنده در روایت خود به مسئله زیست‌بوم‌شناسی نیز توجهی ویژه دارد. تاریخ محیط زیست، در معنای گسترده آن، به تعامل میان انسان با محیط زیست می‌پردازد و مشکلات مربوط به محیط زیست ناشی از تولید صنعتی، مانند آلودگی هوا، آب و خاک را مطرح می‌کند. نویسنده در جایگاه تاریخ‌نگار محیط زیست مبحث زیست‌بوم‌شناسی را بسیار مهم می‌داند و معتقد است که اگر صد سال دیگر، یعنی در پایان قرن بیست‌ویکم تاریخ‌نگاران و ناظران به ماجراهای قرن بیستم بنگردن نه از اهمیت دو جنگ جهانی گسترده، نه از ظهور و سقوط فاشیسم و کمونیسم، نه از رشد انفجاری جمعیت انسان، و نه از گستردگی جنبش زنان از هیچ‌کدام گفت‌تزد نخواهند شد بلکه تغییر رابطه انسان با محیط زیست طبیعی کره زمین توجه‌شان را به خود جلب خواهد کرد.

اندیشه

میلادی، رونق داده بود. چین مقارن قرن چهاردهم از دوران شکوفایی اقتصادی دیگری برخوردار شد که تا قرن هجدهم ادامه یافت. آسیا منبع عظیم تقاضا برای نقره بود تا به کمک آن رشد اقتصاد چین و هند بتواند ادامه یابد و همچنین بزرگ‌ترین مرکز کالاهای تولیدی به‌ویژه پارچه و چینی‌آلات و ادویه بود. پیدایش اسلام و گسترش امپراتوری‌های اسلامی از قرن هفتم تا هفدهم میلادی که از سمت غرب تا کرانه‌های دریای مدیترانه و از سمت شرق تا اقیانوس هند و اندونزی می‌رسید نیز اهمیت زیادی داشت. با اینکه آسیا توجه و علاقه بازرگانان را از سراسر اوراسیا به خود جذب می‌کرد اما امپراتوری‌های اسلامی راه دسترسی مستقیم اروپایی‌ها را به ثروت‌های آسیا مسدود می‌کردند و این امر باعث می‌شد اروپاییان تلاش کنند مسیرهای دریایی جدیدی به اقیانوس هند و چین بیابند.

در روایت تاریخی‌ای که کتاب ارائه می‌کند «هم‌آبی» و تصادف تاریخی نقش مهمی دارد. هم‌آبی زمانی رخ می‌دهد که چندین رویداد سیاسی مستقل از هم به نحوی دست به دست یکدیگر می‌دهند که تعامل میانشان لحظه تاریخی منحصربه‌فردی ایجاد می‌کند. اولین رویداد ناگهانی از نظر نویسنده سیاسی بود که چین در اوایل قرن پانزدهم اتخاذ کرد. در آن زمان، چین از یک سو تصمیم گرفت سلطه نیروی دریایی خود را بر اقیانوس هند که کانون مبادله ثروت آسیا با مواد خام (ازجمله نقره و طلا) از مناطق کمترتوسعه‌یافته جهان بود، رها کند و از سوی دیگر، پولی‌کردن دوباره اقتصاد خود را با استفاده از نقره آغاز کرد- و به این ترتیب، تقاضای جدیدی برای نقره‌ای پدید آورد که کمی بعد از منابع نقره «بر جدید» (قاره آمریکا) تأمین شد. به مدت چهار قرن (از سال ۱۴۰۰ تا سال ۱۸۰۰)، مهارت تجاری و صنعتی چین و هند که هر دو بر بنیاد اقتصاد کشاورزی پیران بنا شده بودند، آسیایی‌ها را قادر کرده بود بر اقتصاد جهانی سلطه یابند و توجه و منابع کسانی که به خود جلب کنند که در دیگر نقاط جهان آرزو داشتند به ثروت‌های آسیا دست یابند. به این ترتیب، تقاضا برای نقره در اقتصادهای آسیایی چند فرایند را به حرکت درآورد که موجب تغییر در جهان شد. به این ترتیب، دومین رویداد ناگهانی مهم در روایتی که نویسنده ارائه می‌دهد عبارت است از کشف تصادفی بر جدید و ذخایر نقره آن، تلفات سنگین بعدی جمعیت بومی به سبب بیماری‌هایی که فاتحان ناقل آنها بودند و ساخت اقتصاد زراعی تاج منافع اروپاییان در آنجا که بر نیروی کار بردگان آفریقایی بنا شده بود. سومین رویداد شکست اسپانیا در قرن شانزدهم در استقرار و گسترش امپراتوری خود در قبه اروپا بود که موجب شد نظام رقابتی بین کشورهای اروپایی پیوسته در جنگ با هم ایجاد شود و به این ترتیب نوآوری نظامی سریع در آنجا رواج یابد. در قرن هجدهم بریتانیا، در حاشیه غربی اوراسیا، در نتیجه عوامل مختلفی توانست به‌تدریج از دیگر کشورهای اروپایی جدا شود. جنگ‌های بین فرانسه و بریتانیا که در جنگ هفت‌ساله ۱۷۵۶–۱۷۶۳ به اوج رسید، رابرتانیا را برای سلطه در اروپا، امریکای شمالی و هند هموار کرد. مقارن این زمان، بریتانیایی‌ها با استفاده از کشتی‌های مجهز به توپ جنگی توانستند چین را در جنگ تریاک ۱۸۳۹–۱۸۴۲ شکست دهند. جنگ تریاک، به همراه مشکلات داخلی چین، یک قرن تجاوز غرب و ژاپن به این کشور را آغاز کرد.

به‌این‌ترتیب دگرگونی‌های اساسی پدید آمد، نیروهای مؤثر در اقتصاد روابط انسان با محیط زیست را تغییر دادند و باعث شدند چرخه رونق و کسادِ در فعالیت‌های اقتصادی به وجود آید، شکاف فزاینده میان طبقات اجتماعی جدید و میان مردم و دولت پدید آید و رقابت میان کشورهای اروپایی بر سر مستعمراتی افزایش یابد که به وسیله آنها تلاش می‌کردند بازارها را غصب کنند و دسترسی به منابع مواد خام را تضمین کنند و برای سلطه بر آفریقا و کسب امتیاز از چین به

رقابت‌های استعماری بپردازند. این تحولات همراه با تغییرات زیست‌محیطی و محدودیت‌های آلینو در پانصد سال گذشته ده‌ها میلیون نفر را به سبب قحطی ناشی از خشک‌سالی هلاک کرد و آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را بیشتر به سوی شرایطی سوق داد که اکنون آن را شرایط کشورهای «جهان سوم» می‌نامیم.

قرن بیستم

در آغاز قرن بیستم اروپاییان بر بیشتر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین حکومت می‌کردند با بر آنها سلطه داشتند. آنها چندان تمایلی به تغییر نظام‌های زراعی این کشورها نداشتند، بلکه هدفشان دستیابی به منابع طبیعی آنها بود که نمی‌شد تولیدشان کرد ولی برای صنایع مدرن ضروری بودند. به این ترتیب، رهایی کشورهای جهان سوم از محدودیت‌های نظام زیستی پیشین منوط بود به اینکه آسیایی‌ها، آفریقایی‌ها و آمریکای لاتینی‌ها کشورهای مستقل خود را ایجاد کنند. اینکه چگونه و چرا این امر از طریق جنبش‌های استقلال‌طلب ضداستعماری و انقلاب اجتماعی (جنبش‌هایی که نه در اروپا بلکه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رخ دادند) صورت گرفت، بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ قرن بیستم است که نویسنده در فصل «گست بزرگ» به آنها می‌پردازد. بخش بزرگی از جهان مدرن از ابتدای قرن بیستم تا دهه اول قرن بیست‌ویکم تغییرات زیادی کرده است. دو جنگ جهانی و «رکود بزرگ»، امپراتوری‌ها و قدرت کشورهای اروپایی را ژاپنی را نابود و راه را برای برآمدن ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و جنگ سرد بین آنها هموار کرد. هم‌زمان، استقلال مستعمرات سابق و انقلاب چین این کشورها را در توسعه‌ای صنعتی سهمیم کرد که به افزایش شدید قدرت تولیدی و تأثیر انسان بر محیط زیست در نیمه دوم قرن بیستم منجر شد.

در طول قرن بیستم شاهد انتقال کانون ثروت و قدرت جهانی از کشورهای اصلی اروپایی غربی به ایالات متحده آمریکا نیز بودیم و به همین دلیل قرن دوم بیستم را قرن آمریکا می‌دانند. پس از جنگ جهانی دوم گسترش صنایع و تغییر سبک زندگی طبقه کارگر غربی و ارزان‌شدن اتومبیل و مسکن باعث رشد کلان‌شهرهای آلوده و افزایش بی‌سابقه سوخت‌های فسیلی شد. نویسنده مصرف‌گرایی آمریکایی، تولیدگرایی شوروی و توسعه‌باوری جهان سوم را پدیده‌هایی در قرن بیستم می‌داند که در سطح جهانی واکنش ایجاد کرده‌اند و همه جوامع را به درجاتی شکل داده‌اند و بر رشد اقتصادی صنعتی به میزانی افزوده‌اند که چنان اندازه و قدرتی دارد که می‌تواند با فرایندهای طبیعی بیوسفر (زیست‌کره) رقابت کند. جایگزین آنها شود و مسیرشان را تغییر دهد. انسان‌ها در اواخر قرن بیستم دیگر ۴۰درصد از محصول فرایند فتوسنتز را مصرف می‌کنند و ما اکنون وارد دوره جدیدی شده‌ایم که «گستنی بزرگ» از الگوهای تاریخی گذشته است: «آنتروپوس» یعنی دوره‌ای که در آن اقدامات انسان‌ها ناگزیر نیروهای طبیعی را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و ممکن است برای همیشه امکان حیات را روی کره زمین با تردید مواجه کند. در اوایل قرن بیست‌ویکم، اقدامات انسانی، هم خواسته و هم ناخواسته، باعث تولید نبتوزن واکنشی‌ای بیشتر از فرایندهای طبیعی می‌شود و به دین داشتند، اما به تدریج یا سکوت کردند یا خود به حمایت از این امور پرداختند. مدعیان امام زمانی بیش از حد هستند، و اگر مقاومت برخی از نهادها نبود، وضع ما از این هم که هست بدتر بود.

ما در این دوره شاهد تکرار صفویه هستیم. مقصودم به خصوص این است که در دوره اخیر صفوی تلاش کردند همه علوم را از دل احادیث درآورند. گاهی آنها که فلسفه‌تانی می‌گویند ما در کل می‌خواهیم نگرش توحیدی حاکم کنیم، اما به طور مشخص، عده‌ای دنبال آئند که از دل احادیث و متون دینی، همه علوم را استخراج کنند. برخی می‌گویند می‌خواهیم علوم انسانی و اجتماعی را استخراج کنیم، برخی با فرات گذشته و همه علوم را می‌گویند.

مشکل این است که فکر علمی، فکر کشف روابط علمی در جهان، فکری که بتواند مثل نیوتن یا اینشتین عمل کند، در عمق فکر ما نیست.

گفته‌ها

فقدان نگرش علمی- تجربی

● **رسول جعفریان، مهر**: ما عقب‌گرد داریم. از جنبش‌های فکری اخیر یکی مکتب تفکیک است که می‌خواهد برای دنیای جدید ایده تازه بدهد. مکتب تفکیک همان رویکرد اخباری‌گری است؛ تفکر اخباری‌گری و تفکیکی از اساس اجازه تحول فکری نمی‌دهد.

مرتب می‌گویند ما کاری به عقل نداریم و فلسفه قدیم را منکریم، اما در عمل مبنای تفکر این است که برای همه‌چیز باید در همین متون حدیثی گشت و راه‌حل یافت. من نقد فلسفه سنتی را از سوی آنها دوست دارم اما هیچ جایگزینی ندارند.

مثل آخر صفوی، که فلسفه قدیم نقد شد و اخباری‌گری جایش را گرفت. فیض کاشانی کتابی درباره اسب می‌نوشت اما فقط تعدادی روایت بود.

مفهوم علم در میان ما، روز به روز عرفانی‌تر و دور از نگرش علمی-تجربی شد. به نظر من سیطره تفکر صدراتی نقش مهمی در تخریب معنای علم تجربی داشت، و ما را در امتداد هزاران سال، در قانع‌شدن، به همان سرمایه‌های کهن عقل‌گرایانه یوانی در هر دو بعد عقل بحثی و شهودی پیش برد، و زمینه نوعی انقلاب فکری و علمی را آن هم درست وقتی اروپا متحول شد، از دست ما گرفت. ما دلخوش به وحدت عاقل و معقول و اتحاد با عقل فعال بودیم در حالی که دقیقاً در مسیر انفعال حرکت می‌کردیم.

من صرف تکیه بر تفکر تجربی را ستایش نمی‌کنم، اما تا اینجا این حرف درست بود که قرن نگرش واقع‌گرایانه‌ای به علم داشت که مسلمان‌ها از آن دور شدند. از همان ابتدای اسلام، برخلاف روش قرآنی که علم را در معنای عام به هم کار می‌برد، علما علم را به معنای حدیث گرفتند.

ده‌ها کتاب و رساله هست که نام کتاب‌العلم بر پیشانی دارد، در بخاری و کافی هم هست اما مقصود همه آن‌ها علم حدیث است. به تیج آن، علم اصلی همان علم دینی شد و به مسلمانان پدید نیامد، انقلابی مشابه علم را جدی نگرفت، جز افرادی نادر مثل رازی و بیرونی.

در اینکه دنیای اسلام توانست بهره‌ای از علم داشته باشد حرفی نیست اما باید بدانیم هیچ نوع انقلاب علمی در هیچ زمانی میان مسلمانان پدید نیامد، انقلابی مشابه آنچه در رنسانس و پس از آن قرن‌های هفدهم و هجدهم اتفاق افتاد در بغداد پدید نیامد.

ما توسط فارابی و ابن‌سینا به همان علوم یونانی لباس جدید پوشانیدیم. اتفاق خاصی نیفتاد. دانش‌های فرعی ما توسعه یافت. البته در زمینه حقوق و فقه توسعه داشتیم اما آنها هم به دلایلی متوقف شد.

ما انتظار داشتیم بعد از انقلاب ادبیات علمی‌تری داشته باشیم. در ضمن عقب‌ماندگی علمی را هم به عنوان خرافات علمی در نظر بگیریم، چیزی که در رشد پدیده‌ای ساختگی و ناشی از تفرق نسبت به غرب به نام طب سنتی قابل مشاهده است.

همه آنها که طب سنتی ترویج می‌کنند به طور مداوم به علم جدید حمله می‌کنند. صفی قرق چندانى میان این دوره و دوره صفوی نمی‌بینم. چنان که دوره قاجار هم تا اواسط راه و حتی بعد از آن همین‌طور است. ما در یک برهه کوتاه، با رشد افکار کسانی مانند مطهری، قدری برابر خرافات ایستادیم اما به سرعت از آن وضعیت دور شدیم.

تیپ‌شناسی فرد متدین پولدار از این قرار است که اگر هوشیارش نکنیم، مدام به سمت ظاهریننی غش می‌کند. به میزان دینداری باید عقل او را هم تقویت کرد. آدم‌هایی را داشتیم که اوایل انقلاب نگاه‌های روشنفکری بهتری به دین داشتند، اما به تدریج یا سکوت کردند یا خود به حمایت از این امور پرداختند. مدعیان امام زمانی بیش از حد هستند، و اگر مقاومت برخی از نهادها نبود، وضع ما از این هم که هست بدتر بود.

ما در این دوره شاهد تکرار صفویه هستیم. مقصودم به خصوص این است که در دوره اخیر صفوی تلاش کردند همه علوم را از دل احادیث درآورند. گاهی آنها که فلسفه‌تانی می‌گویند ما در کل می‌خواهیم نگرش توحیدی حاکم کنیم، اما به طور مشخص، عده‌ای دنبال آئند که از دل احادیث و متون دینی، همه علوم را استخراج کنند. برخی می‌گویند می‌خواهیم علوم انسانی و اجتماعی را استخراج کنیم، برخی با فرات گذشته و همه علوم را می‌گویند.

مشکل این است که فکر علمی، فکر کشف روابط علمی در جهان، فکری که بتواند مثل نیوتن یا اینشتین عمل کند، در عمق فکر ما نیست.